

تقی از توپ خالی شمانمی ترسد!!

شاید این خبر را در هفته آخر شهریور سال ۹۱ در رسانه‌های جنگ افروز و وابسته به امریکا و صهیونیسم شنیده‌ایم که: مارتین ایندیک سفیر سابق امریکا در اسرائیل، در گفت‌وگویی با شبکه تلویزیونی «سی‌بی‌اس» که روز دوشنبه منتشر شده، پیش‌بینی کرده که سال ۲۰۱۳، سال آینده میلادی، زمان جنگ امریکا با ایران خواهد بود. ریچارد هاس، رئیس مرکز پژوهشی «شورای روابط خارجی امریکا» نیز ضمن تأیید تحلیل مارتین ایندیک اعلام کرده که گفت‌وگوها با ایران، به توقف برنامه هسته‌ای ایران منجر نشده است.^۱

آنچه امروز سیاستمداران نظام سلطه بدون شرم از افکار عمومی به صورت عادی در رسانه‌ها بیان می‌کنند اگر چه حرف تازه یا تهدید غیر منتظره‌ای نبوده و نیست و ملت ما به این قلدربابی‌ها و باج‌خواهی‌ها که عموماً در پس واژه‌ها و مفاهیم فریبنده‌ای چون واقع‌گرایی، تخصص، خیرخواهی، منافع ملی، عقلانیت، هم‌سازی جهانی و امثال اینها عنوان می‌شود، نه در سه دهه گذشته بلکه در طول تاریخ معاصر جواب‌های عاقلانه‌ای داده است، لیکن ممکن است ساده‌لوحان و کسانی که درک عمیق و دقیقی از تاریخ

1. <http://www.iran-emrooz.net/index.php/news1/40521/>

معاصر و روحيات و خلكيات مردم ايران ندارند، تصور كنند منطق مقابله نظام سلطه با آرمان‌هاى انقلاب اسلامى و نظام جمهورى اسلامى عموماً تابع تنش‌ها و بحران‌هاى است كه در آرمان‌ها، سياست‌ها و رفتارهاى نظام جمهورى اسلامى خوابيده است. از باب يادآورى، اين ساده‌لوحان را حداقل به بازخوانى مجدد جريان بركنارى گروه مورگان شوستر امريكايى از مسئوليت خزانهدارى ايران در اواخر دوره قاجاريه و اولتيماتوم روس به ملت ايران دعوت مى‌كنيم تا متوجه شوند كه منطق نظام سلطه در هيچ دوره‌اى به منافع ملي كشورها نظر نداشته و تابعى از زياده‌خواهى‌ها و باج‌گيرى‌هاى مدرن مى‌باشد.

ملت ما به ياد دارد وقتى مشروطه‌خواهان غرب‌گرا با مصادره يك نهضت بزرگ دينى، نظام مشروطه را بر ايران تحميل كردند چه مصائبى بر جامعه ما گذشت. صرف‌نظر از تسويه حساب‌هاى قومى و قبيله‌اى و انتقام‌جويى‌هاى ايلي و تشكيل گروه‌هاى ترور و تخريب و ايجاد رعب و وحشت در جامعه (شبيه همان كارهاى كه به نام توسعه سياسى در دولت اصلاحات آقاى خاتمى انجام دادند؛ مثل قتل‌هاى زنجيره‌اى و غيره)، بزرگ‌ترين مصيبت، واگذارى مسئوليت خزانهدارى كل كشور به يك گروه امريكايى به سرپرستى مورگان شوستر بود كه اكثريت نمايندگان مجلس مشروطه بدون هيچ منطقى تمام سرنوشت كشور را به دست اين امريكايى دادند. روس‌ها كه احساس مى‌كردند با آمدن امريكايى‌ها منافع آنها به خطر خواهد افتاد با جلب توافق انگليس، به دولت ايران در دو نوبت اولتيماتوم دادند كه اگر مورگان شوستر و گروه‌اى از خزانهدارى ايران بر كنار نشوند پايتخت ايران را اشغال خواهند كرد.^۱

با اين اولتيماتوم، همان دولت‌مردان نظام مدرن مشروطه! و مجلسى كه آن‌گونه كريمانه!! خزانهدارى كل، يعنى رگ حياتى كشور را به دست امريكايى‌ها داده بودند يكسره خود را باختند و اگر نبود يك روحانى به ظاهر لاغر و نحيف ولى در اراده بسيار قوى و پر قدرت مثل مرحوم شهيد مدرس، و يك اراده مردمى در پشت اين روحانى، بى‌ترديد شبه‌روشنفكران آن دوره زير بار ننگ اين اولتيماتوم مى‌رفتند و بندهاى ذلت‌بار آن را كه به كلى استقلال ايران را بر باد فنا مى‌داد، مى‌پذيرفتند.

۱. دو سال قبل از واقعه اولتيماتوم يعنى در سال ۱۲۳۷ هـ.ق بر اساس مفاد قرارداد ۱۹۰۷ م بين روس و انگليس كه ايران را به سه بخش تجزيه كرده و قسمت شمال تحت سلطه روس و قسمت جنوب تحت سلطه انگليس و بخش مركزى هم تحت حكومت ايران اداره مى‌شد، روس‌ها با توافق انگليس بخش‌هاى از شمال و شمال شرقى و شمال غربى كشور را اشغال كرده بودند؛ يعنى بندر انزلى، تبريز، خراسان و استرآباد (گلستان) محل تاخت و تاز سربازان روسى و بوشهر، بندر عباس، بندر لنگه و تعدادى از جزاير و بنادر خليج فارس محل تاخت و تاز سربازان انگليسى بود. دولت و مجلس مشروطه نيز ظاهراً به اين اشغال رضايست دادند و عرضه مقابله و مخالفت با آن را نداشتند.



دولت با اصرار و پافشاری مرحوم مدرس اولتیماتوم روس را نپذیرفت و کشور توسط روس و انگلیس اشغال شد. این واقعه مردم ایران را بیدار کرد. جنبش‌های منطقه‌ای به رهبری روحانیت علیه روس و انگلیس و دولت‌مردان بی‌کفایت، سراسر ایران را فرا گرفت. مردم فهمیدند که نهضت مشروطیت، نظام مشروطه و مجلس مشروطه را چه کسانی در دست خود گرفته‌اند و چگونه تمام منافع ملی، استقلال و تمامیت ارضی کشور را به بهانه‌های ساده‌لوحانه‌ای چون واقع‌گرایی، ترقی‌خواهی، هم‌گرایی منطقه‌ای و جهانی و امثال این مفاهیم، به دست بیگانگان می‌دهند. علمای نجف و کربلا و در رأس آنها مرحوم آیت‌الله‌العظمی سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، آخوند خراسانی، آیت‌الله صدر و سایرین، مردم را به مقاومت و تحریم کالاهای روسی و انگلیسی فرا خواندند. در همان دوران بودند ساده‌لوحانی که این مقاومت اقتصادی و سیاسی را بی‌تأثیر، ایده‌آل‌گرایانه و مغایر با واقع‌گرایی و هم‌گرایی می‌خواندند؛ همان طوری که هستند امروز کسانی که راهبرد اقتصاد مقاومتی را در شرایطی که نظام سلطه بر ما تحمیل کرده است، ایده‌آلیستی و بی‌تأثیر می‌دانند. اما مردم بر اساس آموزه‌های روحانیت فهمیده بودند که مقاومت اقتصادی و رنج‌های ناشی از این مقاومت هزاران بار قابل تحمل‌تر از پذیرش رسمی سیطره اجنبی بر مقدرات کشور است.

عده‌ای از شبه‌روشنفکران خارج‌رفته زبان‌دان!! در همان دوران نیز با ژست‌های به‌ظاهر مترقیانه‌ای می‌گفتند علمای ما دید غیر واقع‌بینانه‌ای نسبت به مسائل منطقه‌ای و جهانی دارند و با تصمیمات ایده‌آلیستی خود کشور را به خطر می‌اندازند!! اکنون گویی در شرایطی قرار گرفته‌ایم که تاریخ برای ملت ایران تداعی می‌شود. در شرایطی که همان نظام سلطه با مفاهیم فریبنده دیگری به ملت ایران چنگ و دندان تهدید، ارباب و خشونت‌نشان می‌دهد اعقاب همان جریان‌هایی که با یک تهدید دولت‌های سلطه‌رنگ می‌باختند، حال بر طبل عنقریب بودن حمله نظامی آمریکا، صهیونیسم و انگلیس به ایران می‌کوبند و نظام جمهوری اسلامی و ملت بزرگ ایران را به ایده‌آلیسم متهم می‌کنند.

آنها مقاومت در مقابل خوی تجاوزگری و سلطه‌طلبی امریکا و زیادی خواهی‌ها و باج‌گیری‌های صهیونیسم و غرب را ساده‌لوحانه، سستیز با نظام بین‌المللی و جهان‌معرفی می‌کنند و به دروغ به ملت ما می‌گویند که رابطه ایران با جهان خراب است؛^۱ در

۱. رک: مصاحبه محمود سریع‌القلم با روزنامه شرق، سایت تابناک، ۱۷/۳/۱۳۹۱:



حالی که می‌دانند ایران جز با رژیم نژادپرست صهیونیستی و امریکا که این رژیم حقیر و انسان‌کش را خط قرمز دموکراسی لیبرال می‌داند، با هیچ دولتی که به منافع متقابل احترام بگذارد سرستیز ندارد. اما از آنجایی که در توهّمات آنها همه چیز در امریکا خلاصه می‌شود مقاومت در مقابل زورگیری‌ها و باج‌خواهی‌های امریکا را مقابله با نظام جهانی قلمداد می‌کنند.

این جریان‌ها اگر کمی از زاویه همان واقع‌گرایی که از آن دم می‌زنند تاریخ منطقه آسیای غربی را که نظام سلطه از آن تحت عنوان خاورمیانه یاد می‌کند حداقل در صد سال گذشته مطالعه کرده باشند، محال است که گرفتار این توهّم شوند که با انتخاب مجدد اواما برای ریاست‌جمهوری امریکا جهان عربی از حمایت‌های سیاسی، مالی، دیپلماتیک بین‌المللی دولت امریکا برخوردار خواهد شد و نتیجه آن، انتقال قدرت از پان‌عرب‌یسم و ایده‌آلیسم سیاسی به حل و فصل مسائل واقعی مردم، توسعه اقتصادی و تعامل مطلوب با نظام بین‌المللی (بخوانید نظام سلطه) خواهد بود.^۱

آنچه امثال سریع‌القلم برای ملت ایران تجویز می‌کنند شبیه همان اولتیماتومی است که روس و انگلیس تجویز کردند. کدام ملتی در منطقه و جهان جسارت آن را دارد که سرنوشت از پیش تعیین‌شده خود توسط نظام سلطه را تغییر دهد و امریکا عنقریب به بهانه دفاع از نظام جهانی در آن کشور دخالت نکند؟ کدام یک از کشورهای که آقای سریع‌القلم از آنها نام برده است مثل ترکیه، عربستان، قطر، مصر، لیبی، عراق، کویت، هند، کره، برزیل و غیره اگر به هر دلیلی از نظام سلطه - که سریع‌القلم اسم آن را نظام بین‌الملل گذاشته است - متابعت نکنند، گرفتار اولتیماتوم امریکا و انگلیس و صهیونیسم نخواهند شد و کشور آنها اشغال نمی‌گردد؟! آیا اشغال عراق، افغانستان، پاکستان، ترکیه، عربستان، بحرین، لیبی، تونس و حتی مصر در حال حاضر توسط امریکا، ایده‌آلیسم سیاسی است؟ آیا وجود پایگاه‌های نظامی امریکا در این کشورها و در اروپا را باید ایده‌آلیسم سیاسی دانست و واقع‌بینی آن است که ما چشمان خود و ملت خود را در مقابل این واقعیت‌ها ببندیم؟!

آنچه منافع نظام سلطه و سردمداران آن را تعیین می‌کند - برخلاف توهّم بعضی‌ها - بستن چشم‌ها در مقابل واقعیت‌های این نظام و گرفتار شدن در ایده‌آلیسم سیاسی شبیه به همان چیزی است که امثال سریع‌القلم تصور می‌کنند با بودن یا نبودن این رئیس‌جمهور یا آن رئیس‌جمهور در امریکا قدرت واقعی مالی و سیاسی به جهان عرب

یا اسلام منتقل خواهد شد. این گونه فلسفه‌بافی‌ها نشان می‌دهد که شبه‌روشنفکران در ایران عصر جمهوری اسلامی مانند شبه‌روشنفکران دوران قاجاری و پهلوی حتی درک درستی از امریکا، نظام سلطه و ابرطبقه حاکم بر آن را ندارند یا اگر دارند در مقابل این نظام مقاومت را بی‌فایده می‌دانند و ادادگی را تجویز می‌کنند. اما مگر می‌توان از حافظه تاریخی ملت ایران، وقایع عصر قاجاری و پهلوی و سیطره مرگبار و ویرانگر روس، انگلیس، امریکا و صهیونیسم را بر تار و پود سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور فراموش کرد؟ مگر می‌توان خاطره رنج‌آور انعقاد قراردادهای ننگین رویتر، رژی، بانک روس و انگلیس، قرارداد ۱۹۰۷ و تقسیم ایران بین روس و انگلیس، قرارداد و ثوق‌الدوله، قرارداد کنسرسیوم و صدها قرارداد دیگر را که روشنفکران اصلاح‌طلب عصر قاجاری و پهلوی به بهانه تجدد، ترقی، توسعه اقتصادی، توسعه سیاسی، توسعه فرهنگی و تعامل مطلوب با دول راقیه و امثال این توهمات که آقای سریع‌القلم و همفکران ایشان از پس یک صد و اندی سال آزموده، مجدداً برای ملت ایران تجویز می‌کنند و ما را از اولتیماتوم امریکا، اوپاما و غرب می‌ترسانند، از حافظه تاریخی ملت ایران پاک کرد؟

سریع‌القلم می‌گوید:

مجموعه مدیران ما حدود سه، چهار هزار نفر هستند با اندیشه‌هایی که در یک لووپ بسته در حال گردش است. متأسفانه چون عموماً زبان نمی‌دانند و متون خارجی به عربی، فرانسه و انگلیسی نمی‌خوانند با جهان هم در ارتباط نیستند...^۱

اگرچه در اینجا باز هم با کمال ساده‌لوحی زبان دانستن مترادف با داشتن دانش تلقی شده است ولی باور کنید که ملت ایران بر اساس تجربه تاریخی خود هزاران بار مدیران این لووپ بسته را با همه نواقصی که دارند بر مدیران زبان‌دان و کتاب‌خوان دیکتاتورپرور و دیکتاتور صفت و وابسته به بیگانه که به رغم ترجمه و تدوین کتاب‌هایی از جمله کتاب سیر حکمت در اروپا به نوشته محمدعلی فروغی که نویسنده آن به دلیل بی‌بهره بودن از حکمت و معرفت، متن حکم پادشاهی آن پدر و پسر حقیر را در سفارت دولت انگلیس و امریکا تقریر می‌کند و مخوف‌ترین دیکتاتوری را بر ملت ایران تحمیل می‌کند، به مراتب شایسته‌تر می‌داند.

فیلسوف و کتابخوانی که با دانستن زبان و ترجمه و خواندن کتاب، حظی از محفوظات خود ندارد مانند آن فیلسوف فلسفه سنت که بافته‌های ذهنی خود را به نام فلسفه





سنت اسلامی تلقی می‌کند!! فیلسوف سلطنت و سلطه و فیلسوف هویت‌های مجازی خواهد بود و حکمت خالده!! این فیلسوف نیز فلسفه زندگی در سایه هویت‌های مجازی در خواهد آمد که حتی استعداد رهانیدن و رستگاری خود فیلسوف را از سیطره استبداد و استعمار و حکومت ضد عقلی پادشاهی و جنایت‌های بی‌بدیل آن نیز نخواهد داشت. دانش ترجمه‌ای روشنفکران ایران عصر قاجاری، پهلوی و جمهوری اسلامی استعدادی بیش از این ندارد. لذا توصیه می‌شود به جای ترجمه و مطالعه رمان‌های بی‌مایه و خیال‌بافی‌های شبه‌علمی سیاستمداران غربی و فلسفه‌های مجازی در زبان‌های خارجی و فخر فروشی جاهلانه، حداقل ادب دنیا و ادب دین و ادب حق را از متون کهن فرهنگ غنی ایرانی بیاموزند تا گرفتار این توهم نشوند که ترجمه، علم و دانش برای مترجم به همراه دارد!!

اکنون به راحتی می‌توان تشخیص داد که چرا غرب و در رأس آن امریکا و غرب‌گرایان داخلی از انقلاب اسلامی و دستاوردهای عظیم آن دل خوشی ندارند و پیوسته ملت ما را از نظام سلطه و حمله نظامی آن می‌ترسانند. بر اساس واقع‌گرایی، با انقلاب اسلامی در نظام سلطه حداقل دو روزه عظیم رخنه کرده است که فهم این رخنه‌ها ما را در شناخت منطقی مواجهه با این نظام یاری خواهد داد.

۱. انقلاب اسلامی و گشودگی‌های جدید سیاست

از نظر امریکا و غرب، انقلاب اسلامی و اصولاً هر انقلابی در جهان اسلام به هر عنوانی خطرناک است؛ زیرا تمامیت غرب را در معرض خطر قرار می‌دهد. برای غرب خطرناکی انقلاب اسلامی از این باب است که فروبستگی‌ها و تمامیت‌خواهی‌های غرب را درمی‌نوردد و گشودگی‌های جدیدی در عرصه‌های سیاسی، فکری و فرهنگی ایجاد می‌کند. بنابراین از نظر امریکا و غرب، انقلاب اسلامی یا هر جنبش اجتماعی که سرخ آن به دست غرب یا غرب‌گراها نباشد فی‌نفسه آینده‌مند است؛ جنبشی است به پیش. انقلاب اسلامی دگرگونی‌ای است «خودزا» که گشاینده درهای بسته زمان حال و امکان تاریخی دیگری است برای دگرگونی‌های آینده.

آنچه دقیقاً سرچشمه خودزایی انقلاب اسلامی دانسته می‌شود آن است که این انقلاب ردپاهایی از خود به جا گذاشته است که نمی‌توان به همین راحتی این ردپا را در مسیر الگوبرداری جنبش‌های اجتماعی از تاریخ جهانی حذف کرد. ترس امریکا و غرب از زایش‌های انقلاب اسلامی آشکار شدن تاریخ هستی‌شناختی این دگرگونی بزرگ همچون قلمرو مکتبی است که دنبال کردن آن به زایش خاصی غیر از زایش‌های غربی

خواهد رسید.

از طرف دیگر انقلاب اسلامی پایه‌های راهبردی ستون استواری را که امریکا در منطقه حیاتی و نفت‌خیز خلیج فارس برای جلوگیری از نفوذ احتمالی شوروی بر پا کرده و همانند سپری از آن استفاده می‌کرد، درهم کوبید. برژینسکی در خاطرات خود می‌نویسد با انقلاب اسلامی و سقوط شاه و از دست رفتن ژاندارمی ایران برای امریکا در منطقه مرز شمال خاوری ترکیه، مرزهای شمالی ایران و پاکستان و منطقه حایل بی طرف افغانستان سد استواری بودند که فرو ریخت^۱ و این دقیقاً نقطه عزیمت ستیزه‌جویی‌های غرب و غرب‌گرایان با انقلاب اسلامی و همه جنبش‌های بیداری است. بنابراین نسبت انقلاب اسلامی با سنت‌های سیاسی حاکم بر جهان که تحت سیطره گفتمان‌های رسمی غربی است و همچنین با امکانات تاریخی متافیزیک غربی برخلاف تصور پاره‌ای از پژوهشگران آنچنان ساده نیست که آن را به ستیزه‌جویی ایران با نظام بین‌الملل و یا پافشاری ایران در مسائل هسته‌ای و یا داستان احمقانه تروریسم مربوط بدانیم.

ایران در طی دهه شصت میلادی به لحاظ خروج انگلیس از خلیج فارس و درگیری در کانال سوئز و خلأ قدرتی که از خروج انگلیس ایجاد می‌شد در دیدگاه راهبردی امریکا مهم تلقی می‌شد. انقلاب اسلامی با پیروزی خود یکی از پایه‌های راهبردی امریکا در خلیج فارس را منهدم کرد. ویران‌سازی انقلاب اسلامی در حوزه سیاست صرفاً سلبی نیست بلکه توان آزادسازی این انقلاب در رهایی از سیطره نظام سلطه و ساختن نظامی آزاد، عادلانه، عقلانی و معنوی به مراتب جاذبه‌های بیشتری از خود نشان داده است. بنابراین ترس امریکا و غرب از انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی از آن قبیل که در برابر ترس از فاشیسم و کمونیسم نشان می‌دادند، نیست. امریکا توانست در بخش اعظم قرن بیستم، سیاست‌های توسعه‌طلبانه و جنگ‌افروزانه خود را با دامن زدن کاذب به این ترس، بر جهان تحمیل نماید و به هر تقدیر گرفتار این توهم بود که به بهانه دفاع از جهان آزاد، دموکراسی و حقوق بشر و تحکیم سیطره شکننده خود بر اقتصاد، فرهنگ و سیاست جهانی از مصونیت برخوردار است.

انقلاب اسلامی در نشان دادن نقایص تمدن غربی و بی‌خاصیت بودن شعارهای آزادی‌خواهی، دموکراسی، قانون‌گرایی، احترام به عقاید و حقوق بشر که ابزارهای

۱. قدرت و اصول؛ خاطرات برژینسکی، ترجمه مرضیه ساقیان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، ص ۴۷۲.





سیطره غرب بر ملت‌های دیگر بود، مهارتی انکارناپذیر از خود نشان داد. انقلاب اسلامی همچونین در جلب نظر اکثریت بزرگی از جوامع که نه از کمونیسم و سوسیالیسم دل خوشی داشتند و نه از لیبرالیسم و سرمایه‌داری خیری دیده‌اند و زندگی دردمندی را در نواحی نابسامانی که توسط این ایدئولوژی‌ها و سرسپردگان آن به آنها تحمیل شده است، می‌گذرانند در طول سه دهه گذشته نشان داده است که حریف نیرومندی است. اکنون هم این جوامع و هم ملت‌های غربی از نظر محققان، همان قدر در معرض مسلمان شدن قرار دارند که در صد سال گذشته در معرض کمونیست شدن بودند.

بی‌تردید یکی از دلایل عمده اتخاذ سیاست‌های اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در سه دهه گذشته توسط رسانه‌های صهیونیستی غرب و دولت‌مردان غربی تحت تأثیر این ترس می‌باشد. امریکا و شرکای غربی و صهیونیستی او می‌دانند که اسلام و انقلاب اسلامی به جای سرکوب توانایی‌های تکنولوژی و دانشی که نقطه قوت تمدن غربی است، معایب انسانی این تمدن را نشانه رفته است و این معایب را برملا می‌سازد. معارضة غرب با انقلاب اسلامی بیش از آن که منشأ «ژئوپلتیکی» داشته باشد منشأ «ژئوکالچری» دارد. این معارضة در حقیقت به دلیل حقوق بشر، دموکراسی و مبارزه با تروریسم و امثال این توهمات نیست بلکه بر ملا شدن معایب تمدنی است که غرب نزدیک به دو قرن است این معایب را از چشم بشریت تشنه آزادی، عقلانیت، عدالت و معنویت پنهان کرده است.

طبیعت تخریب انسانی تمدن غربی در هیاهوی دستاوردهای تکنیکی و علمی پنهان ماند و پایه‌گذاران و برپادارندگان این تمدن به نحو فریبنده‌ای به جهان اطمینان دادند که تاریخ به پایان رسیده است. به قول توینبی:

طبقه متوسط غرب از طریق این پیروزی‌های فنی سه نتیجه غیر عمومی که در تاریخ سابقه ندارد به بار آورده است: ۱. نیروی جنبش رو به تراکم این سه نتیجه، اراهه انهدام را دوباره به قصد انتقام به حرکت درآورده است؛ ۲. مهارت فنی غربیان همه جهان را به معنی تمامی پهنه قابل سکونت و قابل عبور سطح کره زمین به هم پیوست و آتش نظامات جنگی و طبقاتی را شعله‌ور ساخته است؛ ۳. نظام‌های دوگانه‌ای که بیماری‌های ارثی بشریت هستند و اکنون به صورت امراض مهلک درآمده‌اند...^۱

۱. رک: آرنولد توینبی، تمدن در بوته آزمایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۳، ص ۳۰.

انقلاب اسلامی به درستی این بیماری مزمن ارثی مخفی را بر ملا کرد و آثار فاجعه آمیز آن را که بشریت را به مبارزه‌های هولناک می‌طلبید، در همه وجوهات زندگی انسان نشان داد. جنگ و نظام طبقاتی دو رویه تمدن مدرن غرب بود که از اعماق تاریخ کهن به دوران جدید انتقال یافت. اصحاب زر، زور و تزویر یعنی، کشیش‌ها، فلاسفه و سیاستمداران عصر جدید، نیروهایی بودند که این دو خصلت ضد عقل، آزادی، عدالت و معنویت را به دوران جدید منتقل کردند و اکنون همین نیروها صحنه گردان مبارزه با انقلاب اسلامی، اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی در جهان هستند.

انقلاب اسلامی نشان داد که چرا تمدن‌های ساخته ذهن فیلسوفان که داعیه پیامبری دارند، رنج‌بار، فسادآمیز و خودکشانه است و بشر را در طول تاریخ از یک ورشکستگی به ورشکستگی دیگر لنگ‌لنگان به پیش برده و هر دوره‌ای نسبت به دوره پیش از جنبه زیست انسانی فاجعه‌بار بوده است. اختراعات تکنولوژی غرب اگر چه ادواتی را به وجود آورد که برای مهار کردن نیروهای فیزیکی طبیعت در نوع خود بی‌نظیر است اما طبیعت انسانی را قربانی سیری ناپذیری خود ساخته است.

نظام طبقاتی و سیطره دلهره پایان ناپذیر جنگ با هدایت این اختراعات، اکنون به جایی رسیده است که می‌تواند به نحو برگشت‌ناپذیری جوامع بشری را متلاشی کند. جهان در سایه سیطره مدرنیته و ابرطبقه‌های آن، اکنون با شرارت‌هایی مواجه است که فقط مایه ننگ و رنج نیستند بلکه تحمل ناپذیر و مرگبار شده‌اند. انقلاب اسلامی با شعار آزادی، عدالت، عقلانیت و معنویت نشان داد که لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم و دموکراسی‌های متصل به این ایدئولوژی‌ها هر یک به جای خود تجسم قدرت مادی و فکری سهمگینی هستند که می‌توانند صدها بار رنج‌آورتر از نظام‌های استبدادی گذشته و ایدئولوژی‌های متصل به آن، بشر را نابود کنند.

انقلاب اسلامی فقط پایان نظام شاهنشاهی در ایران نبود بلکه گویای از میان رفتن هر دو قطب به‌ظاهر متعارض ایدئولوژیک قرن بیستم یعنی مرگ مارکسیسم - کمونیسم و آرمان‌شهرهای بی‌روح و مرگبار آن و مرگ اندیشه جوامع آرمانی دروغین دموکراسی لیبرال در ایران، منطقه و جهان نیز بود. لشکرکشی‌های کور و بهانه‌جویی‌های ساده‌لوحانه امریکا، انگلیس و صهیونیسم در تجاوز به ملت‌های مسلمان و جنگ‌افروزی‌های بی‌مبنای امریکا در سه دهه گذشته در جهان و سرمایه‌گذاری‌های کلان در تخریب چهره انسانی اسلام و جمهوری اسلامی و صدها دلیل دیگر نشان می‌دهد که به نظر می‌رسد امریکا آخرین چرخه تسلط غرب در ژئوپلتیک جهانی است



که آغاز آن انقلاب صنعتی و سیاست‌های استعماری غرب در اروپا و پایان آن انقلاب اطلاعاتی و افول نظام‌های سلطه و استبداد در جهان است. آنچه در جهان اسلام و سایر نقاط دنیا رخ می‌دهد واقعه‌ای ناگهانی و غیره‌منتظره نبود بلکه بخشی از فرآیندی بزرگتر است که عنصر اصلی آن پایان عصر تسلط ژئوپلیتیک غرب بر نظام جهانی است؛ تمدنی که هیچ‌گاه با بشریت کریمانه برخورد نکرد و بنیادهای اصلی و مبانی فکری و فلسفی خود را بدون ابهام و اعتدال به دیگر جوامع منتقل نکرد، بلکه آنچه منتقل کرد کالاهای مصرفی و اخلاق فاسد نظام سرمایه‌داری و فلسفه‌های مضاف و پوچ ساخته ذهن فیلسوفان مستبد بود.

به تعبیر خمینی کبیر غرب به ما چیزی نمی‌دهد که مفید باشد. دارد چیز مفید اما به ما نمی‌دهد. آنی که برای ما صادر می‌کند آن چیزهایی است که مملکت ما را به تباهی می‌کشد. برای ما آزادی صادر می‌کند. آزادی که هر فحشایی می‌خواهد بکند.^۱ تسلط غرب در ژئوپلیتیک جهانی در صد سال گذشته چیزی جز ایجاد مستعمرات در آفریقا و ترویج نظام برده‌فروشی، بسط سلطه در آسیا و غارت ثروت‌های افسانه‌ای این قاره، حمایت از دیکتاتورهای خون‌آشام در جهان و استفاده از ابزارهای سرکوب و کودتا و فروش تسلیحات به این دیکتاتورها برای تداوم سلطه، مداخلات مرگبار نظامی در امریکای لاتین، مرکزی و دریای کارائیب، ایجاد جنگ‌های مرگبار جهانی اول، دوم، جنگ ویتنام، جنگ کره، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، جنگ خلیج فارس، اشغال نظامی گرنادا، افغانستان و عراق به بهانه دروغین کشف سلاح‌های تخریب جمعی در عراق و مبارزه با تروریسم و صدها جنگ خانمان‌سوز و... نبود؛ و انقلاب اسلامی اهمیت دروغین این تمدن پوشالی را برملا کرد.

۲. انقلاب اسلامی و رخنه در نظام سلطه

حقیقت و واقعیت دیگری که باعث شده تا انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی در رأس کینه‌ورزی‌های غرب قرار گیرد تغییرات سریعی است که بعد از انقلاب در ساختار نظام بین‌الملل ایجاد شد. اگر غربی‌ها قرن بیستم را قرن کوتاه نامیدند که با اولین جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴ آغاز شد و در سال ۱۹۹۱ با سقوط اتحاد جماهیر شوروی خاتمه یافت برای ما ایرانی‌ها این قرن با نهضت مشروطیت آغاز شد و با سقوط نظام پادشاهی و پیروزی انقلاب اسلامی به پایان رسید. اکنون بیش از سه دهه است که در دوره‌بندی جدید تاریخ ایران قرار داریم و این دوره‌بندی جدید به هر دلیلی هم بر

۱. صحیفه/امام، ج ۱۰، ص ۳۵۷.

نظام بین‌الملل تأثیر داشته و هم از آن تأثیر پذیرفته است.

اگر واقع‌گرا باشیم و گرفتار توهم واقع‌گرایی نشویم به اندازه کافی مصالح و مواد تاریخی در اختیار داریم تا هندسه این دوره را ترسیم کرده و مشخصه‌های آن را تعیین نماییم. کسانی که تصور می‌کردند در دوره گذار با نتایج غیر قطعی به سر می‌بریم اکنون چاره‌ای ندارند مگر آن که بپذیرند تاریخ ملت‌ها را نمی‌توان از سر سلیقه برگزید و جمهوری اسلامی یک نظام گذار از استبداد شاهی به یک حکومت سکولار غربی نیست. یعنی تاریخ بار دیگر به آن شکلی که غربی‌ها در جنبش مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت در ایران رقم زدند و دو جنبش بزرگ اجتماعی به رهبری روحانیت را در دو کودتای استبدادی استحاله کردند رقم نخواهد خورد.

اگر تا دو دهه گذشته به دلیل شرایط شکننده و فریبنده‌ای که غرب‌گرایان اصلاح‌طلب در دولت‌سازندگی و دولت‌اصلاحات ایجاد کرده بودند نظام سلطه از تغییر جمهوری اسلامی در آینده‌ای بسیار نزدیک سخن می‌گفت و آمریکا در سند رسمی استراتژی امنیت ملی خود در قرن بیست و یکم نوشت: «ممکن است (حتی به احتمال زیاد) که در بیست و پنج سال آینده، حکومت مذهبی ایران سقوط کند. در حال حاضر حکومت ایران، جمهوری اسلامی است اما نمی‌تواند به مدت طولانی هم جمهوری و هم اسلامی باقی بماند. ایران باید یا از جمهوری بودن دست بردارد و به یک حکومت واقعاً قرون وسطایی!! تنزل یابد و یا اسلامی بودن را کنار بگذارد. نبرد برای آن آینده، هم‌اینک آغاز شده اما نتیجه آن برای کسی روشن نیست»^۱ اما بعد از شکست فتنه ۸۸ که به طور کلی برای چنین تغییری طراحی شده بود و طراحان آن قرار بود جمهوری ایرانی را جایگزین جمهوری اسلامی کنند، نظام سلطه به طور قطعی به این یقین رسید که امکان تغییر جمهوری اسلامی در ایران محال است. لذا این نظام را باید به عنوان یک واقعیت پذیرفت ولی می‌توان این واقعیت را به گونه‌ای دیگر نشان داد.

ترسیم چهره تروریستی از ایران، انقلاب اسلامی، اسلام و نظام جمهوری اسلامی و به میان آوردن دروغ بزرگ دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای برای تهدید صلح و امنیت منطقه و جهان و دست زدن به استراتژی ایران‌هراسی، اسلام‌هراسی و اسلام‌ستیزی و از همه مهمتر ایجاد گروه‌های افراطی و بنیادگرایی چون طالبان و ایجاد نمایش سراسر مشکوک ۱۱ سپتامبر و غیره تماماً بخشی از پروژه جنگ سرد جدیدی بود که شرایط را

۱. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱، ترجمه جلال دهمشگی و دیگران، تهران، ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۱۷۲.



برای بازگشت به استراتژی مناقشات متقارن که استراتژی دوران جنگ سرد بود ایجاد می‌کرد.

نظام سلطه بعد از فروپاشی شوروی به دنبال جنگ سرد جدیدی می‌گشت تا سیاست جنگ دایمی را که سیاست امریکا از جنگ اول به بعد بود تداوم بخشد. اکنون این اسطوره را امریکا می‌توانست در تروریسم، ایران‌هراسی و اسلام‌هراسی بازسازی نماید تا از این طریق هم سیطره حاکمیت ابرطبقه را در این کشور تداوم بخشد و هم ایدئولوژی لازم را برای بازگشت به مناقشات متقارن یعنی بازگشت به دوران جنگ سرد و دوران دو قطبی که آرمانی‌ترین دوره برای بقای ابرطبقه در امریکا و سیاست‌های وال استریت بود، فراهم سازد.

باید پذیرفت جنگ سرد ثبات را اگر نه در جهان حداقل در بخش مهمی از آن برقرار کرد. بیشتر کشورهای اروپایی بر این عقیده‌اند که جنگ سرد برای جهان سرچشمه تعادل بود؛ اگر خطر جنگ را متوقف نکرد حداقل بعضی انواع جنگ‌ها را قابل کنترل کرد.^۱ بعد از فروپاشی شوروی این اوضاع به هم ریخت و باید از خود پرسید چه چیزی می‌تواند جایگزین آن شود. در حال حاضر چیزی که جایگزین آن شده است بی‌ثباتی است. نه فقط به دلیل فروپاشی شوروی بلکه به دلیل متلاشی شدن نظام بین‌المللی که جهان یا اروپا از قرن هجدهم پیرامون آن سازماندهی شده بود.^۲ نظام سلطه از قرن هجدهم بر وجود کشورهای بازیگر که اولین نقش را ایفا می‌کردند استوار بود و همه کشورها جای خود را و اردوی خود را می‌شناختند. انقلاب اسلامی اولین رخنه را در این لووپ بسته ایجاد کرد. با انقلاب اسلامی شاهد سرنگون شدن فرآیندی هستیم که چندین دهه ادامه داشت. موج تاریخی که نظام سلطه با ایدئولوژی چپ و راست و پی‌ریزی جنبش‌های ناسیونالیستی، سوسیالیستی و کمونیستی پی‌ریزی و تقویت کرده بود با انقلاب کبیر اسلامی برای همیشه از صحنه تحولات اجتماعی خارج شد.

وجه برجسته انقلاب اسلامی در به هم ریختن این لووپ بسته همین بود. انقلاب اسلامی مستقل از ماهیت ایدئولوژیک نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی، در فلسفه سیاسی غرب جریان یافت و همه رژیم‌های استبدادی اعم از لیبرال، سوسیال، محافظه‌کار، توتالیتر و ناسیونال را در بر گرفت. موج این انقلاب نه تنها رژیم‌های استبدادی بلکه رژیم‌های به‌ظاهر مترقی مثل ترکیه، اسرائیل، لیبی، الجزایر، عراق، مصر،

۱. اریک جی هابسبام، جهان در آستانه قرن بیست و یکم، ترجمه ناهید فروغان، تهران، قطره، ۱۳۸۲، ص ۵۰.
۲. همان.



تونس و... را که نقطه‌های اتکای نظام سلطه در مناطق خود بودند را تحت الشعاع قرار داد. وقتی این فرآیند در اواخر قرن بیستم در ایران به اوج خود رسید و امواج توفنده انقلاب اسلامی مطمئن‌ترین رژیم استبدادی مورد حمایت غرب را به زباله‌دانی تاریخ فرستاد، اندک بودند اموری که از کنترل سیستم دو قطبی نظام سلطه خارج باشند.

اثرات این انقلاب وقتی معلوم شد که با فروپاشی شوروی «مناقشات متقارن» که بر جهان دو قطبی و جنگ سرد حاکم بود جای خود را به «مناقشات نامتقارن» نظیر شرایط حاضر با ابعاد قدرت عظیم امریکا و غرب در مقایسه با سایر کشورها و بازیگران غیر دولتی داد. مناقشات متقارن که بر محور جنگ دایمی با کانون شرارت و دشمن دموکراسی و آزادی و لیبرالیسم یعنی کمونیسم و شوروی قرار داشت از جنگ دوم جهانی به این طرف آنچنان سوده‌های کلانی به جیب ابر طبقه در امریکا ریخت که هیچ دولتی در دوران بعدی تمایلی نداشت از این سیاست سودآور چشم‌پوشی کند.^۱

استراتژی دشمن دایمی و جنگ دایمی در سال‌های آغازین جنگ سرد از سوی تعدادی از دولت‌مردان امریکا که شاخص‌ترین آنان چارلز ویلسون بود مطرح شد. ویلسون یا موتور چارلی را که در رأس شرکت جنرال موتورز امریکا بود از پایه‌گذاران انگاره‌های مدرن نظامی - صنعتی امریکا به حساب می‌آوردند. وی در سال ۱۹۴۴ که پیروزی متفقین قطعی به نظر می‌رسید با توجه به ظرفیت‌های ایجادشده، ضرورت ساماندهی اقتصادی بر محور جنگ دایمی را با هدف گریز از رکود پیامد جنگ مطرح کرد.^۲

نظریه جنگ دایمی، بعدها در حکومت ویلسون و جانشینان بعدی وی به عنوان یک استراتژی دایمی مورد توجه قرار گرفت و تهدید حاصل از مناقشات با شوروی زمینه توجیهی تداوم شرایط جنگ دایمی را تا زمان اضمحلال بلوک شرق در رأس سیاست‌های امریکا قرار داد و امریکا در سایه آن به لحاظ حجم هزینه‌های دفاعی و تهاجمی، دوران بی‌سابقه‌ای را که بی‌تردید عظیم‌ترین سرمایه‌گذاری بخش عمومی در تاریخ بود را آغاز کرد.

وقتی جنگ سرد فروکش کرد و دوران گذار و تا حدودی سرخوشانه نظم نوین جهانی پشت سر گذاشته شد منطق جنگ دایمی بار دیگر طنین انداخت. امریکا

۱. برای مطالعه بیشتر رک: دیوید راتکاف، *ابر طبقه: نخبان قدرت جهانی و جهانی که می‌سازند*، ترجمه احمد عزیزی، تهران، کوپر، ۱۳۸۹، ص ۲۵۲؛ به بعد مخصوصاً ساده‌لوحانی که تصور می‌کنند با خواندن ترجمه‌ها بر واقع‌گرایی آنها اضافه می‌شود حداقل این کتاب را بخوانند تا مرز واقع‌گرایان و ایده‌آلیست‌ها را بهتر تشخیص دهند. همان، ص ۲۵۲.



در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در تب و تاب یک واکنش ملی و احساسی علیه تروریسم اولین روزه‌های بازگشت مجدد به نظریه جنگ دایمی را که بسیار برای اقتصاد (از هم گسیخته و بدهکار) امریکا سودآور بود آغاز کرد و فارغ از پایه‌های منطقی علت وقوع ۱۱ سپتامبر صدها میلیارد دلار را در چهار چوب یک بودجه نظامی سرسام‌آور، مستقیماً به جیب تدارک‌کنندگان ملزومات نظامی و پیمانکاران دفاعی ریخت.^۱

راتکاف در کتاب/برطبقه اعتراف می‌کند که دوران جدید تصدی وزرای دفاعی که از جهان شرکت‌ها و تجارت برخاسته بودند سؤالاتی را نیز مطرح ساخت. پیوند تجاری در واقع همه وزرای دفاع دوران پساجنگ سرد از مدیر عامل سابق شرکت هالیبرتون یعنی دیک‌چنی تا مدیر عامل پیشین شرکت جی.دی.سرل و جنرال اینسترومنت یعنی دونالد رامسفلد نشان می‌داد که نگرانی‌های جهان در بازگشت امریکا به دوران جنگ دایمی بیهوده نیست و تجاوز ناشیانه به افغانستان و عراق و بالاخره علم کردن ایدئولوژی تروریسم و اتصال آن به مسلمانان و چرخش به سوی فعالیت‌های هسته‌ای ایران و قرار دادن بهانه ایران در رأس دستاویزهای جنگ دایمی تردیدی ندارد که واکنش سریع و غریزی در برابر رویداد ناشیانه ۱۱ سپتامبر، بهانه‌های کافی برای احیای شرایط جنگ دایمی و ارتفاع هزینه‌های دفاعی فوق‌العاده امریکا را به وجود آورده است.^۲

تمامی شواهد تاریخی نشان می‌دهد که سیاست‌های نظام سلطه تابع عقلانیت نظام ما و هیچ نظامی نیست. تهدید به تجاوز نظامی و تعیین خطوط قرمز با ایران و یا مسائل هسته‌ای ایران و تروریسم و حتی پافشاری نظام جمهوری اسلامی بر آرمان‌های انقلاب اسلامی و امثال اینها، دستاویزهای ساده‌لوحانه‌ای است که فقط سرخوشان سیاسی آن را باور می‌کنند و ملت ما را محکوم می‌سازند که اگر دید واقع‌بینانه‌ای نسبت به منطقه و جهان داشته و زبان بلد بودند و کتاب‌های هانتینگتون را می‌خواندند!! می‌فهمیدند که نباید بر آرمان‌های خود پافشاری کنند. امریکا با علم کردن قدرت هسته‌ای ایران می‌خواهد از شرایط نامتقارن که در آن سودهای کلانی را از دست خواهد داد به شرایط متقارن و دوران جنگ سرد جدیدی بازگردد تا اقتصاد شدیداً بیمار و از هم گسیخته خود را با ایجاد شرایط جنگی در جهان سامان بخشد.

شرایط متقارن برای امریکا هزینه‌های کمتری دربردارد و برآوردهای آن نیز قابل دستیابی است. امریکا به دنبال جایگزینی ایدئولوژی اسلام به جای کمونیست و ایران

۱. همان، ص ۲۵۳.

۲. همان، ص ۲۵۲.

به جای شوروی در شرایط متقارن جدید است و به ظاهر برای رسیدن به این هدف، تابع هیچ قانون، قاعده و معاهده‌ای نیست.

دیوید راتکاف که در دوره کلینتون معاون وزارت بازرگانی امریکا در امور تجارت بین‌المللی و از متخصصین و استاد دانشگاه در حوزه‌های سیاست خارجی و تجارت بین‌المللی و راهبردهای اقتصادی است در کتاب *برطبقه* اسطوره بودن تروریسم و قدرت هسته‌ای ایران را برای جنگ افروزی پسا جنگ سرد، به خوبی تجزیه و تحلیل می‌کند. او می‌نویسد که همسانی تهدید تروریستی را با تهدیداتی که در گذشته منشأ آغاز جنگ‌ها بوده‌اند نمی‌توان به راحتی اثبات کرد. واقعیات چندان با استدلال‌های حکومت بوش و دارو دسته غوغاسالارانی از قماش وی سازگار نیستند. کارشناسانی که وجودشان به شدت تهدیدات وابسته است، باند عجیب‌الخلقه و شبه‌نژادپرست اسلام‌ستیزانی مسلط بر رسانه‌های جناح راست که همواره هر تهدیدی را چون فرو افتادن آسمان بر زمین جار می‌زنند و توجیهاتی که دستاویز توصیف تهدیدند غالباً پا را از منطق و عقلانیت فراتر گذاشته‌اند. به گفته برژینسکی ترور یک تاکتیک است نه یک دشمن.^۱

راتکاف می‌گوید: تهدید تروریستی آن‌گونه که آمار نشان می‌دهد در مقایسه با سایر عوامل، کوچک‌تر از آن است که نشان داده‌اند... بنا به گزارشات وزارت امور خارجه امریکا در سال ۲۰۰۶ میلادی تعداد حملات تروریستی در سراسر جهان تقریباً چهارده هزار مورد بوده که نسبت به یازده هزار مورد سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است. تعداد کشته‌شدگان این حملات از ۱۴۶۰۰ نفر در سال پیش از آن به ۲۰ هزار نفر رسید. این اعداد اگرچه تکان‌دهنده‌اند اما در قیاس با تهدیدات جدی‌تر از حیث تلفات اهمیت کمتری دارد. به عنوان مثال تعداد اطفالی که در اثر بیماری‌های قابل پیشگیری ظرف هر ۱۲ ساعت در جهان جان خود را از دست می‌دهند تقریباً برابر همان شماری است که طی یک سال در جهان قربانی عملیات تروریستی می‌شوند. بنابر آمار سازمان ملل متحد همین تعداد انسان در سراسر جهان طی هر سه روز در اثر ابتلا به بیماری ایدز جان می‌بازند. با همه این اوصاف آمار تلفات تروریسم حتی کمتر از همان میزانی است که گمان آن می‌رود. تعداد دو سوم بیست هزار نفری که به اظهارات وزارت امور خارجه در سال ۲۰۰۶ قربانی تروریسم بوده‌اند، در عراق کشته شده‌اند. به عبارت دیگر کشته شدن تقریباً ۱۴ هزار نفر غیر نظامی در حملات تروریستی محصول شرایطی است که

۱. همان، ص ۲۵۴.



امریکا با اشغال غیر موجه عراق در سال ۲۰۰۳ آن را پدید آورده است. این کشتار چنانچه عراق اشغال نمی شد رخ نمی داد در نتیجه تعداد کشته شدگان عملیات تروریستی خارج از عراق به ۶ هزار نفر محدود می شد. علاوه بر آن همه کسانی که در خشونت‌های تروریستی کشته و مجروح شده‌اند امریکایی نبوده‌اند. در سال ۲۰۰۵ تعداد غیر نظامیان امریکایی جان باخته در اثر تروریسم ۵۶ نفر بود که در سال ۲۰۰۶ این رقم به نصف کاهش یافت و به ۲۸ نفر رسید. اکثریت این تعداد در عراق کشته شده بودند. در نتیجه شمار امریکایی‌هایی که در سال ۲۰۰۶ در عملیات تروریستی خارج از عراق کشته شدند بیش از ۱۲ نفر نبود. مشکل می توان به اتکای این اطلاعات صرف میلیاردها دلار در عراق را توجیه کرد و نیز دلیل قانع کننده‌ای برای آماده‌باش جنگی کنگره با درخواست ۲۸۱ میلیارد دلار بودجه دفاعی برای سال ۲۰۰۸ یافت؛ یعنی ۶۶ درصد بالاتر از شش سال پیش از آن و به دلار ثابت بالاتر از همه سال‌های بعد از ۱۹۸۵، نقطه اوج هزینه‌های جنگ سرد دوران ریگان. آیا می توان این واکنش‌ها را سازگار با شرایط دانست؟ اگر چنین نیست چرا حتی در سال ۲۰۰۱ که بدترین سال برای امریکایی‌ها به لحاظ تلفات ناشی از تروریسم با آمار وحشتناک ۲۹۷۴ نفر کشته بود، تقریباً پانزده برابر این تعداد در حوادث رانندگی جان باختند، بیش از شش برابر آن به قتل رسیدند و حتی بیش از این شمار در اثر آتش سوزی و خفگی در آب درگذشتند؛ با وجود این پاسخ داده شده به هر یک از این تهدیداتی که بیش از تروریسم بلای جان امریکایی‌ها بوده در قیاس با منابعی که صرف مبارزه با تروریسم شده بسیار ناچیز بوده است؟^۱

حقایق ذکر شده که از نوشته‌های آشکار و منتشر شده سردمداران حکومت امریکا استخراج شده است به درستی بیانگر این واقعیت است که چرا در جهان وقتی رخدادی شبیه به جسارت اخیر نسبت به ساحت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام به وقوع می پیوندد مردم فی‌البداهه آن را به امریکا و انگلیس و صهیونیسم متصل می کنند و به سفارتخانه‌های این شیطان بزرگ در کشورها حمله می شود؛ زیرا شرارت‌هایی که این دولت به بهانه‌های واهی در جهان به راه می اندازد و ملت‌ها برای آن هزینه‌های کمرشکنی می پردازند، آن قدر بارز است که از چشم حتی مردم کوچک و بازار نیز پنهان نمی ماند اما پاره‌ای از ساده لوحانی که داعیه واقع گرایی، علم، دانش و سیاستمداری دارند از درک آن عاجز می مانند.

نتیجه گیری

وقتی همه رخدادهای این سه دهه را مرور می‌کنیم به همان حقیقتی می‌رسیم که رهبر معظم انقلاب از آن تحت عنوان «پیچ تاریخی» یاد می‌کند. نمی‌دانم این را چه کسی گفته است ولی راست گفته‌اند ملتی که به تاریخ و نشانه‌های آن توجه نمی‌کند نه تنها خود را از سرگذشت پیشینیان محروم می‌کند بلکه جای خود را در زمان باز نمی‌شناسد. کسی کتاب‌های تاریخی را فقط برای کسب اطلاعات یا ارضای حس کنجکاوی خود نمی‌خواند، بلکه از آن جهت به تاریخ پرداخته می‌شود که بدانیم جای ما در زمان کجاست. تاریخ نه تنها در دوران جدید بلکه کم و بیش در همه دوران تاریخ حضور و غیاب است. ملتی در تاریخ می‌ماند که حاضر باشد.

بدون یک دستگاه مفهومی در تاریخ چگونه می‌توان واقعیت‌ها و رخدادهای خرد و پراکنده را در قالب ساختارهای نظریه‌های تاریخی با هم جمع کرد؟ برهه‌های ویژه در تاریخ هر ملتی نشانه‌های تاریخی هستند. نشانه‌های تاریخی مهمترین عناصر اساسی برای تشخیص مسیرهای اصلی از راه‌های انحرافی هستند؛ مخصوصاً اگر در این مسیرها پیچ‌های تاریخی خطرناکی قرار گرفته باشند. درست مثل تابلوهایی که در جاده‌ها نصب می‌شود تا آنهایی که در روز یا شب با سرعت، آهسته یا پیوسته به چنین پیچ‌هایی می‌رسند حواسشان جمع شود و از راه اصلی منحرف نشده و به دره سقوط نکنند یا از سرعت زیاد چپه نشوند.

گمگشتگی نشانه‌ها بدترین بلایی است که یک ملت در مسیر تاریخی به آن مبتلا می‌شود. آنهایی که می‌خواهند ما را از مسیر اصلی منحرف ساخته و به بیراهه‌ها ببرند اولین اقدامی که می‌کنند این است که نشانه را از مسیر برمی‌دارند یا نشانه‌های دروغین در مسیر نصب می‌کنند. این واقعه عموماً در پیچ‌های تاریخی اتفاق می‌افتد؛ چون در پیچ‌ها چشم‌انداز وسیعی برای رهگذر وجود ندارد. در پیچ‌ها نمی‌توان به درستی مسیر را تشخیص داد. گم‌گشتگی نشانه‌ها، یعنی هویت تاریخی یک ملت را مورد تردید قرار داد. ملت ایران بارها در مسیر تاریخی به چنین پیچ‌هایی رسید و مسیر خود را به درستی انتخاب کرد. در نهضت تحریم در جنبش مشروطه، در مبارزه با استعمار و استبداد، در پانزده خرداد سال ۴۲ و در انقلاب پرشکوه سال ۱۳۵۷ و بعد از انقلاب در مبارزه با بحران‌های مختلف از قبیل بحران آفرینی گروهک‌های مزدور چپ و راست در مناطق بحران خیز ایران، در انتخاب نظام جمهوری اسلامی ایران، در جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، در مبارزه با انحراف‌های خطرناک از آرمان‌های انقلاب اسلامی و اخیراً در





فتنه خطرناک جمهوری ایرانی در مقابل جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۸ و رخدادهای بعد از آن ملت ایران سرفراز از این پیچ‌ها عبور کرد.

اکنون به نظر می‌رسد با شرایطی که جنگ افروزان نظام سلطه در جهان برقرار می‌سازند تا از فضای مبهم فتنه‌های ناشی از آن شرایط دشواری برای انقلاب اسلامی، ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی فراهم سازند دوباره در معرض چنین پیچی قرار گرفته‌ایم. اگرچه تهدیدات فراروی انقلاب اسلامی و ملت ایران در قالب‌های تحریم اقتصادی، سیاسی، علمی و غیره امر جدیدی نیست و ملت ایران در تاریخ معاصر بارها این تهدیدات را تجربه کرده و با درایت رهبران خود از آنها به سلامتی عبور کرده است ولی با این تفصیل نمی‌توانیم از اثرات چنین اولتیماتوم‌هایی غافل شویم.

به نظر می‌رسد اولتیماتوم‌های غرب و صهیونیسم چیزی فراتر از اولتیماتوم‌های روس و انگلیس در دوران قاجاریه ندارد. ولی بی‌تردید پاسخ ملت ایران از جنس پاسخ دولتمردان بی‌لیاقت عصر قاجاری نیست. در حسن ختام این مقاله یادآوری یکی از وقایع تاریخی ملت ایران که سال‌ها ضرب‌المثل مبارزان سیاسی در مقابله با استعمار و استبداد بود راهگشاست.

مرحوم آقا نجفی اصفهانی یکی از مجتهدین سازش‌ناپذیر عصر قاجاری در مبارزه با استعمار و استبداد و جریان‌های انحرافی در سال ۱۳۰۷ ه.ق به دلیل استقامت در مبارزه با فرقه استعماری بابیه و دسیسه انگلیسی‌ها توسط ناصرالدین شاه به نوعی به تهران فراخوانده می‌شود و این فراخوانی را مورخان تبعید اول مرحوم آقا نجفی از اصفهان می‌دانند. وقتی آقا نجفی را به تهران فراخواندند روزی که به مجلس ناصرالدین شاه رفته بود برای بی‌اعتنایی به هارت و پورتهای دربار، روی نیمکتی دراز کشید و به ناصرالدین شاه سلام کرد و به تجاها از خود وی پرسید که قبله عالم کجا تشریف دارند و چرا نمی‌آیند؟! ظاهر اطرافیان به آقا گوشزد کردند که شاه کسی است که روبه‌روی شما قرار دارد و شما از او سؤال کردید... مرحوم آقا نجفی با خونسردی به ناصرالدین شاه گفت: پس شاه تویی؟! شاه عصبانی شد و گفت: آخوند برای کشتن هفت نفر بابتی هفت دولت مدعی هستند. آقا نجفی دست در عمامه کرد و کاغذی بیرون آورد و اسامی چندین بابی دیگر را که در آن نوشته بود برای شاه خواند و گفت این اشخاص نیز باید کشته شوند.

شاه با عصبانیت از مجلس بیرون رفت. مرحوم آقا نجفی نیز با خونسردی و بی‌اعتنایی از کاخ سلطنتی خارج شد. در جلوی درب کاخ با یک توپ مواجه می‌شود. از مأمور جلوی در کاخ با همان لهجه غلیظ اصفهانی سؤال می‌کند این چی چی است؟ مأمور می‌گوید

این توپ است. آقا نجفی با تجاهل می پرسد توپ چی کار می کند؟ مأمور با آب و تاب خواص توپ را برای آقا تشریح می کند که فلان می کند و شلیک می کند و می کشد و غیره. مرحوم آقا نجفی می رود و با آن هیکل درشت جلوی لوله توپ می ایستد و سینه خود را اسپر می کند و می گوید شلیک کن. مأمور می گوید: آقا این توپ خالی است. مرحوم آقا نجفی جواب می دهد: آ، به شاه بگو تقی از توپ خالی شما نمی ترسد!! اکنون جا دارد که ملت ایران با تمام توان خود به سردمداران نظام سلطه که پیوسته ایران را تهدید به حمله نظامی می کنند و وادادگان داخلی آنها که ملت ما را از این حمله برحذر می دارند بگوید که ایران از توپ خالی شما نمی ترسد!

